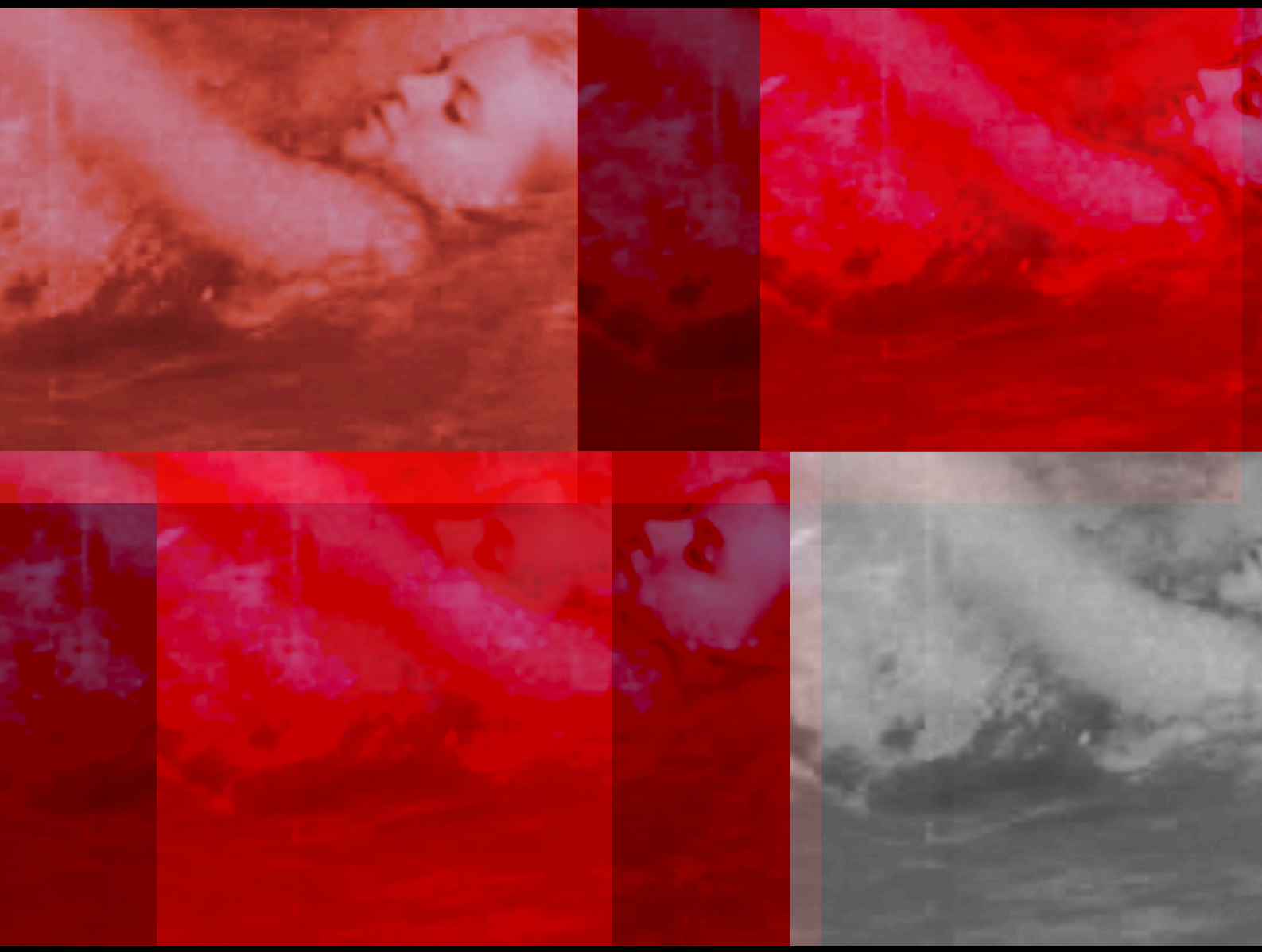


~~m~~anifesto

Written by:
~~Write~~r: Ramtin Mokhtari

The essence of theatre is negation,



interruption! گسست!

ماهیتِ تئاتر، نفی است.

, and indeed, the language is created by humans to prevail all futile forces ~~extended~~ exerted by nature like gods!

over

و در حقیقت، زبان آفریده شد تا بر تمامی نیروهای بیهوده ای که طبیعت گسترانیده است – همچون خدایان – چیره شود!

Do I really want to immerse my body in the violent and cruel constellation of ideas? Do I really want to kill myself again? Am I insisting on becoming? Would I feel pain if I had not altered? Muss es sein? — To lose myself and again-regain it, and indeed who knows whether the new one is the one that has always been or not. Do I really care?——Do [redacted]?

راستی آیا

[redacted] که بدنم را درونِ منظومه‌ی بی‌رحمِ ایده ها فرو برم؟ خواهان یکبار دگر خود را به نابودی سپردن هستم؟ آیا بر «شدن» پای می فشارم؟ اگر خود را دگرگون نکرده بودم، دردی احساس می کردم؟ آیا باید چنین باشد؟ ـــ خود را گم کردن و دوباره خود را بازیافتن؟ و در حقیقت، چه کس داند که آن «خودِ محقق یافته» همان کسی ست از آغاز همیشه بوده یا نه. آیا واقعاً برایم اهمیتی دارد؟ ـــ برایت [redacted]؟

Whether one believes that all, or almost all, is an expression of his own will, or that all, or almost all, is derived from the text, it matters nought. They are one and the same: whether he moves or is moved! Movement moves as always.

خواه کسی باور داشته باشد که همه‌چیز، یا تقریباً همه چیز، تجلیِ اراده‌ی خویش است، و خواه باور داشته باشد که همه‌چیز، یا تقریباً همه‌چیز، از متن برآمده است، هیچ تفاوتی ندارد. هر دو یکی‌ست: خواه خود حرکت کند، خواه به حرکت واداشته شود! حرکت، همچنان در حرکت است.

Who is the one on the stage? Pure presence? One representation of the audience or one ideal version? The new composition between the actor and the audience? Legs, hands, eyes, face? The one who is moved? Bodies, gazes, memories, gestures, images? Speech from elsewhere? This? That? No one? An arbitrary temporary sculpture that calls itself a person only because it has not yet dissolved and resolved?

کیست آن که بر صحنه ایستاده است؟ حضورِ محض؟ یک بازنمایی از مخاطب، یا یک صورتِ آرمانی؟ ترکیبِ تازه‌ای میانِ بازیگر و او؟ پاها، دست‌ها، چَشم‌ها، صورت؟ آن‌که به حرکت واداشته می‌شود؟ بدن‌ها، نگاه‌ها، خاطره‌ها، ژست‌ها، تصاویر؟ گفتاری از جایی دیگر؟ این؟ آن؟ هیچ‌کس؟ یک پیکره‌ی موقت و دلبخواهی که خود را «شخص» می‌نامد، تنها از آن رو که هنوز حل نشده و به فرجام نرسیده است؟

The one always escapes.
The one always escapes.
The one always escapes.
The one always escapes.
The one always escapes.

او همواره گریزان است.
او همواره گریزان است.
او همواره گریزان است.
او همواره گریزان است.
او همواره گریزان است.

And still, beneath everything, a quiet persistence:
not death, not survival — but transformation without end

و با این همه، پنهان در همه‌چیز،
اصراری خاموش پابرجاست:
نه مرگ، نه بقا ـ
بلکه دگرگونیِ بی‌پایان

Perhaps the body is going to disappearance, what remains my friends?

شاید بدن در آستانه‌ی ورود به ناپدیدی‌ست؛
چه چیزی می‌ماند دوستان من؟

And indeed, everything archived exists—
in the missing and ~~not missing~~ files!

.....

و در حقیقت، هر آنچه بایگانی شده است در فایل‌های
مفقود و ~~نامفقود~~ وجود دارد!



This space intentionally left blank.

Prologue

There is no performer on the stage. The theatrical stage has become one futile cadaverous drained empty locus. Focus! No imagination no poesis moves through this pale spot! Nothing moves here but the sediment of what has already been performed. Vestige! The stage has become a locus for those who, instead of improvising with their imagination, ~~enlarge their absurd muscles.~~ These ghastly figures crawl and flounder into the stage—cage duly or truly unduly, writing through shadows, groping into the darkness into the images, into the blurry mirror into the broken air, into the private asphyxiated consumerism—narcissism! Remember the open field! ~~The square of author director actor audience has been~~ lost and dead. Missing! Find me! ~~Find me!~~ The first thing that must creep into our minds-our bodies is the text—the controlled chaos. Spider entangles through the web entangles! Theatre has never been without text and will never be ~~not~~, and the core of theatre—or the problem of theatre—is the text and its attempt to unveiling revealing veering away from it and escape from its obstinacy. And yet, has the performance conquered or, like every tragic protagonist, failed and drowned and become mute mutilated faint? No freedom indeed until unveiling revealing veering away from the text and then escape from it. Before the actor speaks, the text has already written itself upon the body upon the putrefactive flesh! Smashed to bits, smashed to fragments. What remains my friend? A rattle of pebbles? Cryptogenic corpses? The ducks from the bathtub sinking into the almost drained? The fog creeping up from the marsh? Damp falling hairs on mackintosh dots? Open the window! Let us have the fresh air, the fresh cherry blossom air eaten by birds. O birds, how lovely you are how lonely ~~you are~~! Be burned! Be burned alive! Her cheeks were suffused with colour lightly fire! 'Identify yourself!' Out of text does anything exist—stand?

Text: as a tissue of relations, everything surrounded the subject as a spacetime, like a dimly lit room with all stuff.

پیش‌درآمد

هیچ اجراگری بر صحنه نیست. صحنه‌ی تئاتر بدل شده است به مکانی سترون، جسدمآب، فرسوده و تهی. تمرکز! هیچ تخیلی از این نقطه‌ی رنگ‌پریده عبور نمی‌کند! اینجا هیچ چیز حرکت نمی‌کند، جز رسوبِ آنچه پیش‌تر به اجرا درآمده است. بازمانده! صحنه بدل شده است به مکانی برای آنان که، به‌جای بداهه‌پردازیِ خیالِ خود، عصاره‌ی ابلهانه‌ی خویش را بزرگ می‌کنند. این شمایل‌های هولناک به درونِ صحنه ـ قفس می‌خزند و دست‌وپا می‌زنند؛ به‌قاعده یا به‌واقع بی‌قاعده، درمیانِ سایه‌ها پیچ‌وتاب می‌خورند، در تاریکی دست می‌سایند، در تصاویر، در آینه‌ی تار، در هوای شکسته، در مصرف‌گراییِ خصوصیِ خفه‌کننده ـ خودشیفتگی! میدانِ گشوده را به یاد آر! مرجعِ نزیسته ـ کارگردان ـ بازیگر ـ مخاطب: از دست رفته و مرده است. مفقود! مرا بازیاب! بازیابم! نخستین چیزی که باید به ذهن‌هایمان- بدن‌هایمان راه یابد، متن است و بس؛ آن آشوبِ مهارشده. عنکبوت در تار درهم می‌پیچدْ می‌پیچدْ. تئاتر هرگز بدون متن نبوده است و نخواهد بود، و هسته‌ی تئاتر یا مسئله‌ی تئاتر متن است و تلاشِ آن برای پرده‌برداشتن، هویدا ساختنِ ساختارِ درونیِ متن و روی‌گردانی و گریز از لجاجت آن. و با این همه، آیا اجرا فاتح گشته است، یا همچون هر قهرمانِ تراژیک، شکست خورده و در متن غرق شده و خاموش، مثله‌شده، بیهوش گشته است؟ تا زمانی که پرده‌برداشتن، روی‌گردانی از متن و سپس گریز از آن صورت نگرفته باشد، هیچ آزادی‌ای در کار نیست. پیش از آنکه بازیگر به سخن درآید، متن خود را بر بدن، بر گوشتِ گندیده، نوشته است! خردشده به ذرات، خردشده به پاره‌ها. چه می‌ماند، دوست من؟ خش‌خشِ سنگ‌ریزه‌ها؟ اجسادِ مجهول‌المنشأ؟ اردک‌های وانِ حمام که در وانِ تقریباً تخلیه‌شده فرو می‌روند؟ مهی که از مرداب فرا می‌خزد؟ موهای خیسِ فروریخته بر بارانی، نقطه‌نقطه؟ پنجره را باز کن! بگذار هوای تازه داشته باشیم؛ هوای تازه‌ی شکوفه‌های گیلاس که پرندگان آن را می‌خورند. ای پرندگان، چه زیبا هستید و چه تنها! سوزانده شوید! زنده‌زنده سوزانده شوید! گونه‌هایش به رنگ آغشته بود، به‌آرامی شعله‌ور! «خودت را بشناسان!» بیرون از متن، آیا چیزی وجود دارد ـ می‌ایستد؟

متن: همچون بافتاری از روابط؛ هر آنچه سوژه را دربرگرفته است، همچون یک فضازمان؛ همچون اتاقِ نیمه‌تاریک. مملو از همه‌چیز.

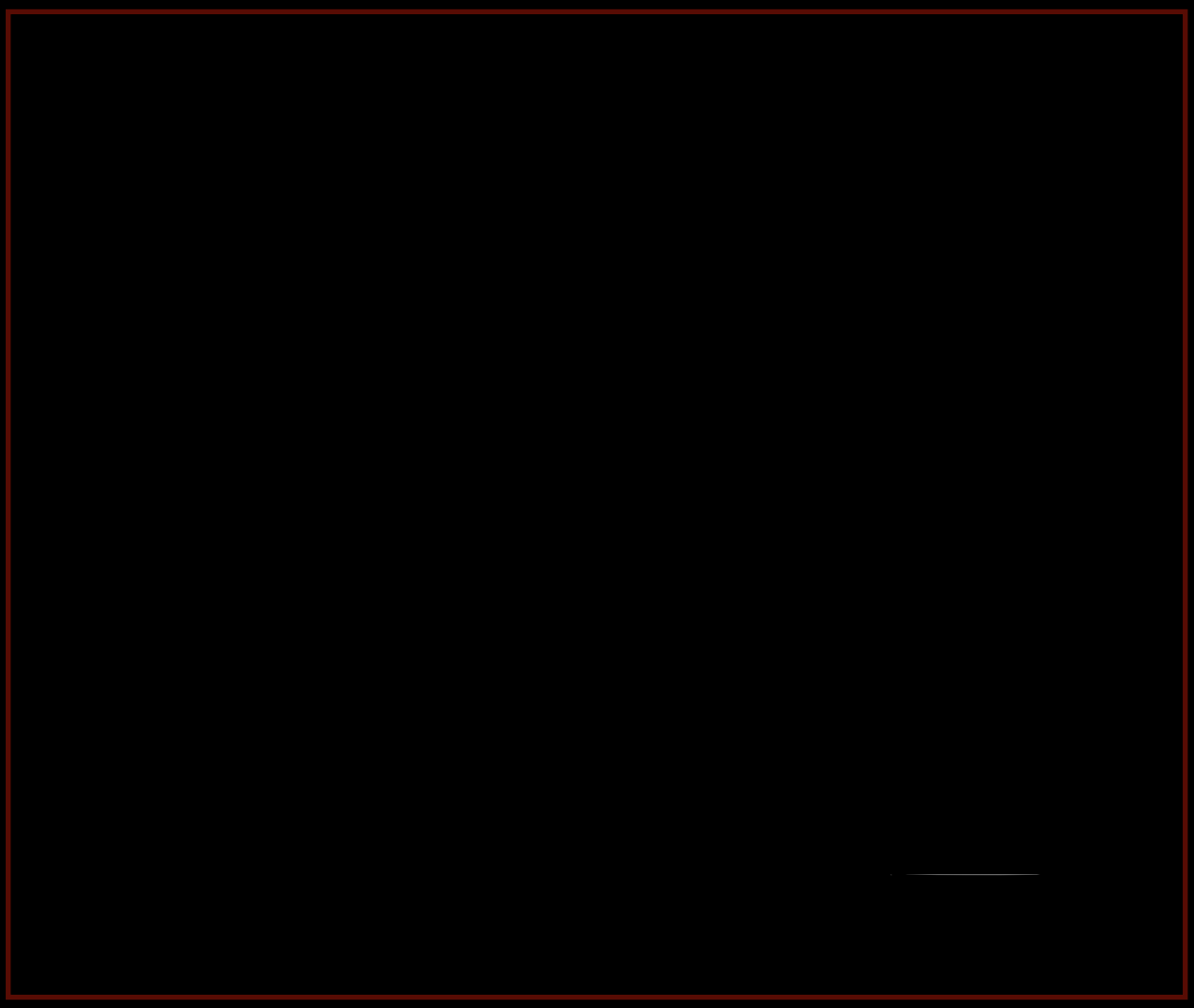
~~If it works, it is out of date!~~



Something breaks cricks—not a body, but a configuration, a fiction, an illusion of diaphanous permanence.

می‌شکند، با صدایی خشک و ترق‌تروق‌کنان ـ نه یک بدن، بلکه یک پیکربندی، یک برساخته، توهمی از پایندگیِ شفاف.

X



Feel the empty space,
Fill the empty space!

فضای تهی را لمس کن.
فضای تهی را انباشته کن!

Manifesto

I

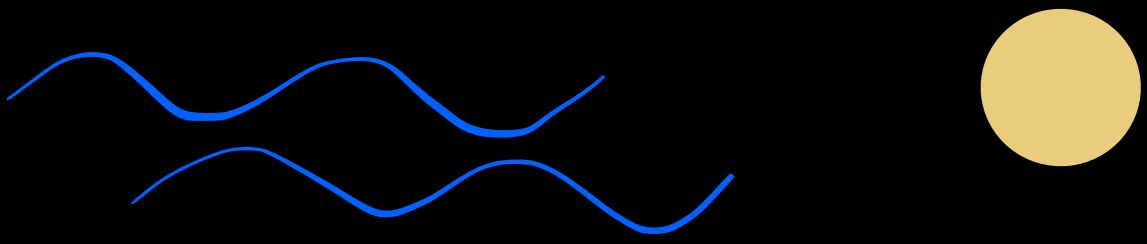


It is truly true that if I want to immerse myself in the question of theatre I would be drowned hence if I want to elaborate it first of all I would be entangled with all words, language. Who knows whether it is one extension of our nervous system or a privilege or an error? No one knows and if I want to confront the idea of theatre I would be truly in front of an error.

به‌درستی، حقیقت دارد که اگر بخواهم خود را در پرسشِ تئاتر غوطه‌ور کنم، غرق خواهم شد؛ از این رو، اگر بخواهم آن را بسط دهم، پیش از هر چیز در تمامِ کلمات، در زبان، گرفتار و درهم‌تنیده خواهم شد. چه کسی می‌داند که آیا زبان امتدادی از دستگاهِ عصبیِ ماست، یا رُجحانی، یا خطایی؟ هیچ‌کس! و اگر بخواهم با ایده‌ی تئاتر مواجه شوم، بی‌تردید خود را در برابر یک خطا خواهم یافت.

The scene unfolds like a play understood by its players yet never spoken aloud.

صحنه همچون نمایشی گشوده می‌شود که بازیگرانش آن را می‌فهمند، اما هرگز به زبان نمی‌آورند.



Understanding is not to grasp things out of polyphony,
but to understand polyphony itself.
Poly-: From the Greek polys, meaning "many."
-phony: From the Greek phōnē, meaning "voice" or "sound."
*This ultimately traces back to the Proto-Indo-European root *bha-,*
meaning "to speak, tell, or say."

فهمیدن، به معنای برون‌کشیدنِ چیزها از دلِ چندصدایی [پُلی‌فونی] نیست،
بلکه به معنای فهمیدنِ خودِ چندصدایی است.
Poly-: از واژه‌ی یونانیِ *polys* به معنای «بسیار» یا «چند» گرفته شده است.
-phony: از واژه‌ی یونانیِ phōnē به معنای «صدا» یا «آوا» گرفته شده است.
این واژه در نهایت به ریشه‌ی نیا-هندواروپاییِ **bha-* بازمی‌گردد،
به معنای «سخن گفتن، روایت کردن، یا گفتن».

Where does it come from this smell of rotten cherry tree?
From the history, perhaps!

این بویِ گندیدگیِ درختِ گیلاس از کجا می‌آید؟
از تاریخ، شاید!

All is about the Text and all possibilities of finding its structure and escaping from it! A grid after the grid, evolving from nowhere, beyond our time. The theatre fights with the text to liberate itself, and the writer, director, performer, and audience are evoked.

II A place of darkness and voluntary immobility, the dissolution of the garden moist tender wet!

III Motifs, periods? It's just about the dimensions! Not periods, not motifs! Unendlichkeit! No dimensions! Open field! And, please do not forget about the Helen! Regain the beauty!

IV The confrontation with the void locus and out of it every possibles' dancing. Come here! Let me face your faces! You facet! Each facet only makes sense in the context of all the others.

V The spectacle should be like an organism, one transformative organism, like one stretched body to beyond the limit and something appears and remains and indeed something missing! But, the transformation is just the synthesis with possible matters possible airs discontinuously!

VI Theatre is the synthesis of all arts.

VII This? That? Controlled chaos? Word? World? The spectacle that absorbs all probabilities ultimately? Spacetime? Atoms dancing? This. That!

VIII Theatre is a mere word and every word is a chaos and related with other words.

IX Enigma!

X The performances until the final performance will be in evolving will be in blooming even after the final one…

XI And finally — the "I" dissolves. The pages dissolve. The letters dissolve. The readers dissolve. And only the constellation remains, infinite, ungraspable, radiant, and collapsing simultaneously.

XII Note XII, if it were written, maybe it would be helpful for the understanding of the reader.

۱ـ همه‌چیز از آنِ متن است؛ و تمامیِ امکان‌های یافتنِ ساختارِ آن و گریختن از آن! شبکه‌ای پس از شبکه‌ای دیگر، که از هیچ‌کجا سر برمی‌آورد و در ورای زمانِ ما ساکن. تئاتر با متن می‌ستیزد تا خویشتن را آزاد کند، و نویسنده، کارگردان، اجراگر و تماشاگر را احضار می‌شوند.

۲ـ مکانی از تاریکی و بی‌حرکتیِ خودخواسته؛ انحلالِ باغِ نمناک، لطیف، خیس!

۳ـ موتیف‌ها، دوره‌ها؟ مسئله بر سرِ ابعاد نیست! نه دوره‌ها و نه موتیف‌ها! بی‌پایان! بی‌هیچ بُعدی! دشتِ گشوده! هِلِن را از یاد نبرید! زیبایی را بازپس گیرید!

۴ـ مواجهه با مکانِ خلأ؛ و از دلِ آن، رقصِ تمامیِ ممکن‌ها. بیا اینجا! بگذار با چهره‌هایت روبه‌رو شوم! تو، فَسِت(وجه)! هر وجه تنها در نسبت با تمامیِ وجه‌های دیگر معنا یابد.

۵ـ نمایش باید همچون ارگانیسمی باشد؛ ارگانیسمی دگرگون‌شونده، همچون بدنی کشیده‌شده تا فراسوی مرزهایش؛ جایی که چیزی پدیدار می‌شود و می‌ماند، و در حقیقت، چیزی غایب است! اما دگرگونی‌ها چیزی نیستند جز سنتزِ ماده‌های ممکن، هواهای ممکن، به‌گونه‌ای گسسته!

۶ـ [و در حقیقت] تئاتر، سنتزِ تمامیِ هنرهاست.

۷ـ این؟ آن؟ آشوبِ کنترل‌شده؟ واژه؟ جهان؟ نمایشی که سرانجام تمامیِ احتمالات را در خود می‌بلعد؟ فضا-زمان؟ اتم‌هایی در رقص؟ این. آن!

۸ـ تئاتر چیزی جز یک واژه نیست؛ و هر واژه، آشوبی‌ست در پیوند با واژه‌های دیگر.

۹ـ مُعَمّا!

۱۰ـ اجراها تا رسیدن به اجرای نهایی، پیوسته در حالِ دگرگونی و شکفتن خواهند بود؛ حتی پس از اجرای نهایی...

۱۱ـ و سرانجام ـ «من» محو می‌شود. صفحات محو می‌شوند. حروف محو می‌شوند. خوانندگان محو! و تنها صورتِ فلکی می‌ماند؛ بی‌نهایت، چنگ‌ناپذیر، درخشان، و هم‌زمان در حالِ فروپاشی.

۱۲ـ یادداشتِ دوازدهم، اگر نوشته می‌شد، شاید برای فهمِ خواننده سودمند می‌بود.

Who is the audience?

Passed away dead done and emerge into a world that awaited her rebirth! Released! Languid water lilies! They found the body washed up on 'e beach. The mouth falling open eyes closed wrapped through green brown algae: non-flowering!

Do you want to keep them into the darkness forever?

The pseudo-Olympian gods going through theatrum for judgement? The manipulated public from the past? Not merely spectator not merely listener? A harmless hypocrite? The mesmerising archive that moves aimlessly from this spot to that spot? Who's there, staring? A substance, a substance that waits for the ultimate change? Images, mirages, damages? An inert barren body, asphyxiated by poisonous air poisonous tales? The Echo—a nymph deprived of speech by Hera in order to stop her chatter, left able only to repeat what others had said? Can you receive the spectacle? Can you deceive? Or at least, can you create something else? The performance is never identical to itself. Or is the audience itself another image produced by the theatre? ~~Image → perception → association → memory → expectation → interpretation → new image!~~ Can you follow the arrows?

Should the audience hysterically move at the end or its nonchalance is the best way to react the opus?



Will they be satisfied finally?

مخاطب کیست؟

مرده، تباه، تمام؛ و سر برآورد در جهانی که در انتظارِ تولدِ دوباره‌ی او بود! آزاد! نیلوفرهای آبیِ رخوت‌زده! پیکر را یافتند که بر ساحل به گِل نشسته بود. دهان نیمه‌باز، چَشم‌ها بسته، در پیچ‌وتابِ جلبک‌های سبز و قهوه‌ای؛ بی‌شکوفه!

می‌خواهی آن‌ها را برای
همیشه در تاریکی نگه داری؟

خدایانِ شبه‌اُلمپی که برای داوری از میانِ تئاتروم در حالِ عبور؟
توده‌ای فریب‌خورده که از گذشته احضار شده؟ نه تماشاگر نه شنونده؟ یک ریاکارِ بی گزندِ بی‌نشان؟ یک آرشیوِ مسحورکننده، که بی‌هدف از این نقطه به آن نقطه در حال رفت و آمد است؟ کیست آنجا، که خیره است؟ همچون یک ماده، ماده‌ای که در انتظارِ دگرگونیِ نهایی‌ست؟ تصاویر، سراب‌ها، جراحت؟ یک بدنِ بی‌حاصل، بی‌حرکت، مسدودشده با هوای مسموم، و روایت‌های این چُنین؟ اِکو-پریِ دریایی‌ای که هِرا برای خاموش کردنِ پرگوییِ‌اش او را از سخن گفتن محروم کرد و تنها قادرش گذاشت هر آنچه دیگران گفته بودند تکرار کند؟ آیا می‌توانی نمایش را دریافت کنی؟ می‌توانی فریب دهی؟ یا دست‌کم می‌توانی چیزی دیگر خلق کنی؟ اجرا هرگز با خود اینهمان نیست. و آیا مخاطب، خود تصویری دیگر نیست که توسطِ تئاتر تولید شده است؟ ~~تصویر ← ادراک ← تمامی ← خاطره ← انتظار ← تفسیر ← تصویرِ جدید~~! می‌توانی پیکان‌ها را دنبال کنی؟

[غش یا بیهوشی وحمله در زنان]

آیا مخاطب باید در پایان به هیستری دچار شود و به‌شدت متأثر، یا بی‌اعتناییِ او بهترین شیوه‌ی واکنش به اثر است و تمام؟

آیا سرانجام راضی خواهند شد؟

Once more, it highlights the volatility and potency of the soul that uncovers objects in a different temporal and spatial context, different.

بـار دیگر، این امـر بـر سیالیت و قـدرتِ روح تـأکید می‌کند؛ روحی که اشیا را در زمـانی دیگر، فـضایی دیگر، و بسـتری دیگر آشکار می‌کند.

Who is the one?

Tush!—not a person, not an object, but machines that are pushed and pulled, duly or unduly, to produce this or that effect.

Nonsense!—not a person, not an object, but enigmatic corpses that are pushed and pulled, duly or unduly, to produce this or that excrement.

Puff!—not a person, not an object, but a field of tensions, stretched tight tautness.

Nought!—not a person, not an object, but puppets that are pushed and pulled, duly or unduly, to prompt this or that result.

Play!—the one always plays with this and that!

کیست آن؟

هَه! ـ نه یک شخص، نه یک شیء، بلکه ماشین‌هایی که، به‌جا یا نابجا، به این‌سو و آن‌سو رانده و کشیده می‌شوند تا این یا آن اثر را پدید آورند.

بیهوده! ـ نه یک شخص، نه یک شیء، بلکه اجسادی مجهول المنشأ که، به‌جا یا نابجا، به این‌سو و آن‌سو رانده و کشیده می‌شوند تا این یا آن فضولات را پدید آورند.

پوف! ـ نه یک شخص، نه یک شیء، بلکه میدانی از تنش، کشیده تا واپسین حدِّ کشیدگی.

هیچ! ـ نه یک شخص، نه یک شیء، بلکه عـروسک‌هـایی که، بـه‌جـا یا نـابـجا، رانـده و کشیده می‌شوند تا این یا آن نتیجه را برانگیزند.

بازی! ـ او همواره با این و آن بازی می‌کند!

The words fly up and the body remains below. But the body is already caught in systems of letters. Body is going to disappear, what remains? An image? Even the image fades. What remains my friend? Nothing will remain! Nothing, as not a word as not a void! As a being as a becoming~

واژه‌ها به پرواز درمی‌آیند و بدن در پایین می‌ماند. اما بدن از پیش در نظام‌های حروف گرفتار آمده! بدن در حالِ ناپدیدشدن است؛ چه چیز می‌ماند؟ یک تصویر؟ حتی تصویر نیز محو می‌شود. چه چیز می‌ماند، دوستِ من؟ هیچ چیز نخواهد ماند! هیچ، نه به‌مثابه واژه، نه به‌مثابه خلأ! به‌مثابه بودن، به‌مثابه شدن~

You have no face-form because you have always entangled with the mirrors. Matter changes changes until finds its own form. And the form ultimately is a re—form.

تو هیچ فرمِ ثابتی نداری، زیرا همیشه در آینه‌ها درهم‌تنیده بوده‌ای. ماده پیوسته دگرگون می‌شود، دگرگون می‌شود، تا سرانجام فرمِ خود را بیابد. و فرم، در نهایت، چیزی جز ری-فرم نیست.

What remains?

There is no way for theatre to escape the text; Only through transforming stretching it can survive. Only through creating another text it can escape from the text. The actor does not stand outside the text. The actor becomes another locus where the text is created, disrupted, displaced, and rewritten. Only stretching the text to liberate the birds' singing! Screaming!

And indeed the play remains…
And indeed the play remains…
And indeed the play remains…
And indeed the play remains…

Text: as a tissue of relations, everything surrounded the subject as a spacetime, like a dimly lit room with all stuff.

چه چیزی می‌ماند؟

تئاتر نمی‌تواند از متن بگریزد؛ تنها می‌تواند متن را دگرگون کند. تئاتر با تولید متنی دیگر از متن می‌گریزد.(؟) بازیگر بیرون از متن نمی‌ایستد. بازیگر به مکانی دیگر بدل می‌شود که در آن متن تولید، مختل، جابه‌جا و بازنویسی می‌شود. تنها با کِش و قوس دادن متن، می‌توان آوازِ پرندگان را آزاد شنید! جیغ!

[redacted]، نمایش می‌ماند...
[redacted]، نمایش می‌ماند...
[redacted]، نمایش می‌ماند...
[redacted]، نمایش می‌ماند...

متن: همچون بافتاری از روابط؛ هر آنچه سوژه را دربرگرفته است، همچون یک فضازمان؛ همچون اتاقِ نیمه‌تاریک، مملو از همه‌چیز.

And in the end,
We cannot escape the text; at best, we can only play within it—or with it. Only good players will be alive!

و در پایان، ما نمی‌توانیم از متن بگریزیم؛ در بهترین حالت، تنها می‌توانیم درون آن ـ یا با آن ـ بازی کنیم. تنها بازیگرانِ راستین، زنده خواهند ماند!



Epilogue